

در کنار فرات

لبان تشنه بر آساید از کنار فرات

کار زیارت هم این روزها مثل هر کار دیگری ماشینی شده است .
صبح ساعت ۸ از تهران راه می افتید، ساعت ۱۱ روز بعد در حرم کاظمین
زیارت کاظمین را خواهید کرد و حال آنکه ۳۶۸ کیلومتر تا همدان و از آنجا
۱۹۰ کیلومتر تا کرمانشاه و از آنجا ۳۱۳ کیلومتر تا مرز خسروی و ۱۷۰ کیلومتر
تا بغداد را پیموده اید .

البته در مرز عراق یکی دو ساعت معطلی در کار هست ، زیرا هنگام
رفتن گمرک عراق کم و بیش جستجوئی میکند که مبادا قالیه‌های بزرگ و اشیاء
دیگر بعنوان زیارت وارد عراق شود . اما بهر حال آدمیکه زیارت میکند طبعاً
کاری بتجارت ندارد . پس زودتر رهایش میکنند .

از مرز خانقین تا بغداد حدود ۱۷۰ کیلومتر راه است و با این حساب
مسافت ۱۷۰ فرسخی را که پدران ما بیش از یک ماه می پیمودند ، ما یک شبانه روز
می پیمائیم .

وقتی من از دامنه‌های کوه پاتاق کرمانشاه می گذشتم ، بخاطر م می‌آمد
که پدر بزرگم می گفت که آنرا پیاده طی کرده بود تا مردم ده او را « کربلائی
زین العابدین » بخوانند و همیشه از مشکلات این راه و گردنه‌ها با من صحبت می کرد .
آخر او علاوه بر این طریق کوهستانی ، بیابانهای انار و یزد و گرمونشو و
اردستان و نائین و سایر نقاط بین راه را هم پیاده پیموده و از چنگ دزدان گردنه
زین الدین جان بدر برده بود !

بنده بین راه فکر میکردم که لابد ثواب زیارت پدر بزرگ که بیش از یک ماه در راه بود از ثواب من که تنها ۲۴ ساعت در راه بوده‌ام حتماً بیشتر است .

اما وقتی حساب کردم که من هم از یک ماه پیش تقاضای صدور گذرنامه کرده‌ام و روزی ۵ شش بار فاصله ده کیلومتری بین منزل و اداره اتباع خارجه را پیموده‌ام و هر بار صدها پله را پائین و بالا رفته‌ام با حساب دقیق متوجه شدم که هم طول مدت زیارت ، و هم فواصلی را که پیموده‌ام و هم پله هائی را که طی کرده‌ام ، از زحمت عبور گردنۀ پاتاق کمتر نبوده است .
با این حساب گمان کنم حساب من و پدر بزرگ با هم چندان تفاوتی نداشته باشد .

با اینکه ایام عید نوروز بود سرمای سوزان گردنۀ آوج و گردنۀ اسدآباد امان از مسافران ربوده بود. شوشه‌های یخ از ناودانها آویزان بود ، احدی نمیتوانست خارج از محوطۀ قهوه‌خانه بیش از چند لحظه توقف کند . تا این لحظه برای من مشکل بود تصور کنم که چگونه دهها هزار سپاهیان سلطان خوارزمشاهی در راه همدان از پا افتاده بوده‌اند، اما اینک برایم مسلم و روشن شد که «ژنرال زمستان» بعد از مسکو و کوهستان آلپ شاید درین نقطه از قویترین دشمنان لشکر کش‌های بی‌امان بوده‌است .

ما تقریباً همان راهی را طی کردیم، که هشتصد سال پیش سلطان محمد خوارزمشاه برای جنگ با خلیفه در ۶۱۴ پیموده بود، منتهی او از طریق زنجان خود را بهمدان رساند و چون از همدان دوسه روز راه گذشت برف و باران بر آنها فرود آمد ، چندانکه تمام چارپایان و جمعی کثیر از سپاهیان نابود شدند و ترکان و کردان نیز بر آنان تاختند و بقیه را بقتل رساندند و بنا بر این سلطان به خراسان بازگشت» (۱)

خواند میر گوید که «در اوایل فصل خریف حریف برف و سرما به مرتبه‌ای هجوم نمود که برف از سرخیام عساکر نصرت انجام در گذشت و دست و پای

لشکریان از شدت برودت از کار و رفتار با زماند و بسیاری از چهار پایان روی به چراگاه عدم نهادند، (۱) این واقعه باید حدود اسدآباد رخ داده باشد.

گردنه آوج در این طرف همدان است ، سپس دشت حاصلخیز رزن شروع میشود بارودخانه‌ای پر آب ، آنکاه به کیودر آهنگ میرسیم ، این اسم باید باقیمانده و اثری از کلمه انجمن و هنگمتانه باشد ، که محل جمع شدن و گرد آمدن مردم است و نام قدیم اکباتان (همدان) است. این نکته را هم عرض کنم که در کوهستان ما ، کلمه آهنگ بمعنای محل تجمع گوسفندان و اغنام است و هنوز هم مستعمل است.

گمان من اینستکه هنگمتانه يك قلعه نظامی و محل اجتماع سپاهی بوده مجموعه سپاهیان را که در همه احوال هنگ گفته اند و کلمه سرهنگ که از ایام بسیار قدیم برجای مانده ، باز گوی همین کلمه نظامی باید بوده باشد . لابد دیوکس نخستین پادگان نظامی مهم خود را در برابر آشوریها ، هنگمتانه خوانده و بعدها این قلعه تبدیل به شهری بزرگ شده است.

چند منزل بعد از همدان ، گردنه اسدآباد پیدا میشود ، یکمرتبه از بالای کوه همه ماشینها بدره سرازیر می شوند، گردنه شیبی تند و پیچهای سخت دارد .

خرابه‌های معبد بزرگ کنگور در کنار جاده گویای عظمت هزاران سال پیش است، رودخانه عظیم قره سو کم کم با جاده همراه می شود، منتهی بر خلاف سیر ماجریان دارد ، طولی نمیگذرد که کوههای با عظمت بیستون پدیدار میشود کوههایی که گوئی فرمان خداوند ، برف و باران چنان آنها را عمودی تراشیده است که آدم فکر میکند آنها را برای نوشتن کتیبه‌های پادشاهان آماده کرده اند منتهی از میان چندصد تن پادشاهانی که در تاریخ ایران نام برده می شوند، جز چند تن ، فرصت و مجال آنرا نیافته اند که یادگار خود را بر دل این کوه نقر کنند.

جاده درست از کنار مجسمه هر کول که در سالهای اخیر کشف شده است میگذرد. اما برای کتیبه بیستون در کنار جاده هیچ علامت و نشانه‌ای نیست، هیچکس فکر نمیکند که اتومبیل او از کنار کتیبه‌ای میگذرد که دوهزار پانصد سال از زمان نقر آن گذشته است. نه یک چراغ و نه یک تابلو، نه یک علامت راهنمایی... هیچ و هیچ.



کرمانشاه مسافر خانه‌های تمیز و نسبتاً ارزانی دارد. در سالهای اخیر که زیارت نقصان پیدا کرده بود کار مسافر خانه‌دارهای کرمانشاه نیز روبه کاهش نهاده بود. اما مثل اینکه دوباره تختخوابها و ملافههای تا خورده از هم باز میشود اگر دهنه باطاق مارا سرازیر قصر شیرین کرد و مرز خسروی بدون معطلی فقط بارسیدگی به پاسپورتها - اجازه عبور داد. مأموران عراقی هم در منذریه (که بعضی به غلط منظریه بافتح میخوانند و حال آنکه صحیح آن باضم میم است) چندان جست و جویی نکردند.

از اینجا دیگر راه صاف و بدون کوه و تپه بود. خاقین با دودکشهای نفت برکنار رودخانه دیاله واقع است و استان این ناحیه را دیالی مینامند، رودخانه دیاله هم برای خودش رودخانه‌ای است، ما اول فکر میکردیم که عراق را دو رودخانه دجله و فرات آبادان دارند، اما باید بگویم که در واقع سه رودخانه عظیم درین مملکت جاری است. منتهی دجله و فرات آنقدر حادثه - آفرین بوده‌اند و آنقدر شهرت یافته‌اند که دیاله زیر نام آنان گم شده است مثل درخت گیلاسی که نتواند زیر سایه سایه خوش (نارون) جان بگیرد. یا شاعری مثل باافغانی شیرازی که هر چه داد و فریاد بزند، دروغای عالمگیر سعدی و حافظ کارش بجائی نخواهد رسید.

این کلمه دیاله باید با ریشه کلمه دجله یکی باشد، چه دجله همان تیمکله است و اساس اینها کلمه تیگریس است که «تیر» از آن باقیمانده، و بنده گمان کنم که کلمه تیمگلات و تیمگلات پالیسیر پادشاه معروف آشوری هم با این کلمه خویشاوندی داشته باشد.

* * *

با بچه بال‌ها گفتم ما درست عربی نمیدانیم و ممکن است در عراق از جهت حرف زدن دچار اشکال شویم. ابتداء در همان گمرک عراق پیش‌خودم فکر کردم لااقل سؤال کنم در عراق پول خرد را چه میگویند؟ حالا از خیابان که شارع باید باشد و از شهر که مدینه خوانند و امثال آنها می‌گذریم. از صرافی که کیسه قبایش لااقل يك من پول خرد داشت و پول معاوضه میکرد پرسیدم: در عراق به پول خرد چه میگویند؟ و گمانم این بود که مثلاً فلوس (جمع فلس) و امثال آن باشد.

فکر میکنید جواب چه بود؟ گفت: در عراق پول خرد را «خرده» میگویند! دیگر خیالم راحت شد، مخصوصاً که بعد از آن به نخستین شهر مهمی که رسیدیم، دیدم نام آن «شهر بان» است! معلوم شد آنها از ما فارس‌ترند.

* * *

ناحیهٔ جلولا در غرب جاده، کمی بعد از قصر شیرین است، و اینجا یادآور خاطرهٔ دردناکی است، خاطرهٔ جنگی عظیم که چندسال بعد از جنگ قادسیه رخ داد و بدنبال آنها جنگ نهانند بود که فتح الفتوح نام گرفت و کار عرب را در سال ۲۱ هجری باعجم یکسره ساخت.

بعد از این به آبادی دیگری رسیدیم که «قرلرباط» نام داشت، این یکی دیگر نشانهٔ تسلط ترکان بر سرزمین عراق است، آخرتاً پیش از جنگ بین‌المللی اول، مدتها، عراق جزء سرزمین عثمانی و خلافت بزرگ آنان بود!

* * *

در شهر بان، وارد قهوه‌خانه شدیم، آنجا سلف سرویس بود، هر کسی بشقابی برمیداشت به آشپزخانه میرفت، یک ملاقه آبگوشت بر روی نانهای خرد شده می‌ریخت، تکه‌ای گوشت هم روی آن می‌گذاشت و می‌آمد و می‌نشست و بادست مشغول خوردن می‌شد.

دوامر یکائی هم همسفر ما بودند که در سرپست‌ها همه‌جا با اعجاب و ژرف بینی مأمورین روبرو می‌شدند، این دونفر هم در آنجا با همین ترتیب سلف سرویس غذا خوردند.

من اگر جای رستوران چی‌ها بودم، بجای سلف سرویس يك کلمه فارسی می‌گذاشتم: مثلاً «بردارو بخور» یا «بگیرو بخور»!

بعقوبه از شهرهای بزرگ و خود مرکز استانی است و پادگان پنجم نظامی عراق در آنجاست که روه به ایران دارد. این کلمه بعقوبه هم شکل عربی ندارد. بنده گمان میکنم با کلمه بیغ و با کوبه یکی بوده باشد. رودخانه دیاله از کنار آن میگذرد و میرود تازیر بندگان به دجله - مادر خود - میپیوندد. این قسمت از خاک عراق بوسیله دیاله مشروب میشود. اتوبوسهای ایران از کنار بندگان میگذرد و به کاظمین وارد میشوند. این محله را بدین جهت کاظمین خوانند که قبر امام موسی بن جعفر و امام محمد تقی (ع) در آنجاست و مجموعاً درائمه اثنی عشریه لقب جوادین است چون لقب هر دو امام کاظم است. (۱)

اما خود بندگان آنها را کاظمیه خوانند. کاظمین پیشتر ازین از بندگان جدا بود ولی اکنون بهم وصل شده‌اند. منتهی کاظمین آن طرف رود دجله است و بندگان این طرف.

مردم کاظمین اغلب شیعه‌اند. زبان فارسی را همه میدانند بسیاری از آنها ایرانی هستند. مهمانخانه‌ها و بازارها و طبقاتیکه بازوار سروکار دارند بهتر از ما فارسی حرف میزنند.

اغلب خانه‌ها اطاقهای خود را به زوار اجاره میدهند منتهی اجاره در ایام «زوار ریز» گران است. اطاقها شبی يك دینار و نیم و دو دینار و سه دینار اجاره داده میشود. (هر دینار بیست تومان قیمت دارد). مادرخانه‌ای که صاحبش زنی بود معروف به «ام علی» اطاق گرفتیم، خودش گفت اگر خانه را کم کردید بگوئید «خانه ننه علی»! همه بشما نشان خواهند داد.

(نا تمام)